

# بهار دوستی

ونڈی مس و ربکا استید • نیکولاس گین • فرمہر امیر دوست

## فصل یک

# لیوی

توری که در باره‌ی خانه‌ی مامانی نیکولاس چیزی یادم نمی‌آید، ناراحتم.  
عقلی که چیز روی میز آشپزخانه‌اش گذاشته که آن‌ها را یادم نمی‌آید:

یک قیل سبز پارچه‌ای با لباس یک‌سره

یک کیسه‌ی توری پر از مهره‌های سیاه شطرنج

یک قطب صوت بامزه‌ی قدیمی

عقلی نیکولاس می‌گوید: «دفعه‌ی پیش که این‌جا بودی، از این‌ها

هر هیچ‌کاشان را یادم نیست.

عقلی نیکولاس می‌گوید: «اسب‌ها رو هم یادت نیست؟» و با انگشت زمین

عقلی بیرون پنجره را نشان می‌دهد. یعنی یک زمانی آن‌جا اسب هم بوده؟

عقلی نیکولاس می‌گوید: «بزغاله هم نه؟» و به در پشتی خانه اشاره

می‌کند. اگر چشم‌هایم را باریک کنم، چندتایی بزغاله پشت پرچین می‌بینم.  
ولی چیزی یادم نمی‌آید.

مامانی می‌گوید: «این هم نه؟» فیل سبز پارچه‌ای را برمی‌دارد. «قبلاً که این‌جا بودی، اصلاً ولش نمی‌کردی. هر جا می‌رفتی، این رو هم با خودت می‌بردی. نمی‌داشتی کسی نزدیکش بشه!»

اما در تمام عمرم، حتی یک بار هم چشمم به این فیل سبز پارچه‌ای نیفتاده، حتی اگر فیل سبز پارچه‌ای یک نفر دیگر هم باشد، برایم فرقی ندارد. مامان نگران است. دلش می‌خواهد یادم بیاید. تقصیر خودش است که یادم نمی‌آید. چون وقتی پنج ساله بودم، یک ماه من را آورد این‌جا و بعد از آن، دیگر نیامدیم. الان بگویی نگویی یازده سالم است.  
ده سال و نیم.

تقریباً.

البته، خود مامانی را یادم است، چون هر هفته تلفنی حرف می‌زنیم و برای هم کارت‌پستال می‌فرستیم. مامانی از استرالیا تعریف می‌کند و من از ماساچوست. یک بار هم دو هفته آمد پیشمان. ولی خانه‌اش را اصلاً یادم نیست. راستش یک چیزی را یادم است.

انگار یادم است که یک مرغی، اشتباهی بود.

مرغ و خروس‌ها را یادم است؛ و این‌که یکی از مرغ‌ها، با بقیه فرق می‌کرد. یکی از مرغ‌ها شبیه بقیه‌شان نبود، همین را یادم است. اما حالا که توی آشپزخانه هستیم و همه به من زل زده‌اند، نمی‌دانم چه طوری درباره‌ی آن مرغ از مامانی بپرسم.

فیل را برمی‌دارم. نرم و شل‌وول است. هنوز هم چیزی یادم نمی‌آید.

مامانی نیکولاس آه می‌کشد. حرفی نمی‌زند، اما می‌دانم توی دلش چه می‌گوید. توی دلش می‌گوید که باید زودتر از این‌ها به او سر می‌زدیم.

اما استرالیا خیلی از ماساچوست دور است.

اگر خواهی از خانه‌ی ما به خانه‌ی مامانی نیکولاس بروی، باید این کارها

چهار ساعت از ماساچوست تا نیویورک، رانندگی کنی.

به نیویورک که رسیدی، ماشین را پارک کنی و منتظر اتوبوس

هفت ساعت پرواز کنی تا برسی به کالیفرنیا.

از هواپیما پیاده بشوی.

سوار یک هواپیمای دیگر بشوی و تا ملبورن استرالیا نوزده ساعت

از هواپیما پیاده شوی.

توی ساعت‌ها صاف مختلف منتظر شوی تا مأمورها چمدان‌ها و مدارک

تو را صرف کرایه‌ی ماشین منتظر شوی.

چهار ساعت توی استرالیا ماشین سواری کنی.

حالا وقتی مامانی برسی.